نیروهای سیاسی ایران و موضوع رابطه با دولت ایالات متحده آمریکا

« دیپلماسی پنهانی »

بیانات مقام رهبری و رئیس جمهور در مغایرت با اصول قانون اساسی است.

حادثه ترور یستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در کشور ایالات متحده آمریکا، تعجب و تأثر انسان دوستان را در سراسر گیتی برانگیخت. این فاجعه از سویی بر آن نظریه ی سیاسی که مدعی بود " ایالات متحده آمریکا"، ابر قدرت جهان، آسیب نا پذ یر است، خط بطلان کشید و از سوی دیگر در سراسر جهان همبستگی بزرگی با ملت و حتی با دولت آمریکا با خود بهمراه آورد.

سیاست های غلط دولت های حاکم بر ایالات متحده آمریکا، صرفنظر از وابستگی به حزب جمهوریخواه و یا حزب دمکرات، و متحدین این کشور در بوجود آوردن این فاجعه سهم بزرگی داشته اند. این واقعیت متأسفانه در اذهان مردم جهان تا اندازه زیادی بفراموشی سپرده شده است.

این واقعیتی انکار ناپذیر است که دولت های ایالات متحده آمریکا، انگلیس و دیگر کشورهای استعمارگر جهان، هر زمان که منافعشان ایجاب کرده است و یا احیانا به خطر افتاده ، تمام قوانین بین المللی را خدشه دار کرده و در بسیاری از موارد با استفاده از حق ویژه ی " وتو" در سازمان ملل ، به نفع منافع ملی خود عمل کرده اند. این منافع ملی در بیشتر موارد با منافع صاحبان کارتل ها ، کنسرن ها ، بانکداران و دیگر سرمایه داران در یکدیگر ادغام شده اند.

از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به بعد جو سیاسی تحریک شده و وضعیت خطرناکی بر جهان حاکم شده است که در کل به نفع سیاست استعمارگرانه دولت ایالات متحده آمریکا مي باشد. مقابله با این وضع خطرناک احتیاج به روشنگری و توضیح عملکرد و سیاست دولت ایالات متحده آمریکا و همچنین سیاست و عملکرد جناح تمامیت خواه ، ستمگر و قانون شکن جمهوری اسلامی ایران دارد.

اما مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران، آیت الله خامنه ای، بحث و روشنگری در این مورد را منفی ارزیابی کرده و با این عمل خود برخلاف اصل سوم قانون اساسی جموری اسلامی که " دولت جمهوری اسلامی ایران را موظف کرده است که به خاطر نیل به اهدافی" که در زیر اشاره خواهد رفت "همه امکانات خود را ... بکار گیرد"، عمل نموده است. وی آن بخش از ایرانیان را که قصد روشنگری داشته و معتقدند باید با روشن کردن تمام جوانب این ماجرا ، افکار عمومی ایران و جهان را نسبت به حدود و محتوی اختلافات فی مابین در جریان گذاشت و از این طریق خطرات احتمالی علیه منافع ملی و تمامیت ارضی و استقلال ایران را بر طرف کرد، " بی غیرت" می نامد، بدون اینکه به این امر توجه بنماید که اکثریت بزرگی از مردم ایران نه تنها خواستار گفتگو با آمریکا در باره اختلافات هستند ، بلکه طرفدار آن هستند که همانطور که با دشمنان گذشته نظیر دولت های انگلیس ،عربستان سعودی و اردن روابط دیپلماتیک برقرار شد، با دولت آمریکا نیز روابط سیاسی برقرار گردد.

البته در این نوشته بهیچوجه قصد ندارم وارد بحث در باره عبارت " بی غیرت" مورد استفاده ی مقام رهبری شوم. اما ضروری می دانم در این مورد یاد آور شوم همانطور که اشاره رفت اکثریت مردم ایران از گفتگو وبحث در باره رابطه با آمریکا پشتیبانی می کنند. " بی غیرت" نامیدن این بخش از مردم ایران نه تنها توهین به ملت غیور ایران است بلکه غیر مستقیم توهین به خود مقام رهبری هم می باشد. زیرا که حضرت آیت الله خامنه ای با توجه به اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ، تنها مقام رهبری یک بخش از ملت ایران نیستند. ملت ایران شامل مخالفین نظری حضرت آیت الله که از سوی ایشان "بی غیرت" خطاب شده اند نیز میشود.

اما اگر دولتمردان جمهوری اسلامی ایران کوچکترین اطلاعی از مسائل سیاسی جهان و الفبای سیاسی مي داشتند ، حتماً در آن مقطع تاریخی که خانم آلبرایت وزیر امور خارجه دولت پرزیدنت کلینکتون ، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه حکومت ملی دکتر مصدق را اشتباه سیاسی دولت وقت آمریکا ارزیابی کرد و در واقع قدمی در جهت آغاز بررسی

مشکلات موجود برداشت، بجای تکرار ناسزاگویی ها و توهین های همیشگی از این موقعیت برای شروع مذاکره و گرفتن امتیاز استفاده مي کردند. ولی متأسفانه آنان این موقعیت استثنایی را همچون ده ها موقعیت دیگر به زیان مردم ایران از دست دادند.

باعث تعجب و شگفتی است که آقای محمد خاتمی بعنوان رئیس جمهوری از سویی گله و شکایت دارند که اعمال فراقانونی و عملکردهای غیرقانونی برخی از نهاد های حکومت سد پیشرفت عملکرد دولت ایشان شده است و از سوی دیگر خود ایشان از گفتار و تصمیمات مقام رهبری در رابطه با گفتگو در باره رابطه با دولت ایالات متحده آمریکا، تصمیماتی که کاملا بر خلاف اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی مي باشد ، پشتیبانی مي کند.

همانطور که اشاره رفت در اصل سوم قانون اساسی که از ۱۶ ماده تشکیل شده است می خوانیم که دولت موظف است در این زمینه ها فعالیت نماید :

۲ ـ ۳ ـ بالا بردن سطح آگاهی های عمومی در همه زمینه ها با استفاده صحیح از مطبوعات و رسانه های گروهی و وسائل دیگر .

۵ ـ ۳ ـ طرد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب

۶ ـ ۳ ـ محو هرگونه استبداد و خود کامگی و انحصار طلبی

۷ ـ ۳ ـ تأمین آزادی های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون

۸ ـ ۳ ـ مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی خویش

۱۴ـ۳ـ تأمین حقوق همه جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون .

در اصل هشتم ، قانون اساسی تاکید دارد که :

" در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر ، امر به معروف و نهی از منکر ، وظیفه ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر ، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت . ."

وا در اصل نهم در رابطه با " آزادی" در جمهوری اسلامی آورده شده است :

" در جمهوری اسلامی ایران آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک نا پذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و آحاد ملت است . هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد بنام استفاده از آزادی به استقلال سیاسی ، فرهنگی ، اقتصادی و نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه ای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد بنام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادیهای مشروع را ، هر چند با وضع قوانین و مقررات ، سلب کند ."

مشخص نیست که چرا و بچه دلیل آیت الله علی خامنه ای مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران و حجت الاسلام محمد خاتمی رئیس جمهوری اسلامی ایران در جهت مخالفت با اجرای قانون اساسی جموری اسلامی عمل می کنند. آیا آنان متوجه این امر نیستند که اتخاذ چنین سیاست و عملکردی در تحلیل نهایی به نفع سیاست های آقای پرزیدنت بوش تمام خواهد شد؟

دولت آمریکا که خود را ابرقدرت جهان می داند، بر این نظر است که دولت آن کشور باید در رابطه با چگونگی روند سیاست و تکامل جهان نه تنها برای ملت ایالات متحده آمریکا بلکه برای کلیه ملت های جهان تعیین تکلیف کند. در حقیقت این دولت می خواهد در صورت امکان نظرات خود را به جهانیان دیکته و تحمیل نماید، آنهم تنها و تنها تحت این عنوان که دولت آمریکا موظف به دفاع از منافع ملت و دولت آمریکاست، بدون اینکه محدوده جغرافیایی این منافع کاملا روشن باشد. پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مسئله

مبارزه با تروریسم و دفاع از امنیت جهانی نیز بعنوان استدلالی قوی مورد سوء استفاده قرار داده می شود . البته وجود دولت های دیکتاتور و مستبد ، دولت هایي که با تمام نیرو حقوق طبیعی و قانونی اهالی کشورهای خود را با اعمال غیر قانونی و توسل جستن به قهر و خشونت و حتی ترور دولتی پایمال میکنند و کوچکترین ارزش و احترامی برای حقوق و حتی جان آن عده از هموطنان خود که نظراتی عکس نظرات حاکمین دارند قائل نیستند ، کمک بزرگی به حاکمین ایالات متحده آمریکا برای توجیه سیاست هژمونی طلبانه و استعماري شان می باشد. هر دولتی که حاضر نشود در اتخاذ سیاست هایش تابع خواست دولت ایالات متحده آمریکا گردد ، حتی اگر سیاست کلی آن کشور در چارچوب قوانین بین المللی نیز قرار داشته باشد ، از توطئه و شانتاژ دولت ایالات متحده آمریکا و دستگاه های تبلیغاتی آن و در بسیاری از موارد حتی متحدین آن ابر قدرت در امان نخواهد بود . در واقع سیاست کلی دولت آمریکا، صرفنظر از اینکه کدام یک از احزاب جمهوری خواه و یا دمکرات حکومت را در دست داشته باشند ، سیاستی استعماری و امپریالیستی است که در بسیاری از موارد همانطور که اشاره رفت ، حتی در مغایرت کامل با قوانین بین المللی و حقوق ملت ها قرار دارد .
کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه حکومت ملی و قانونی دکتر محمد مصدق در ایران، کودتا علیه حکومت ملی و قانونی سالوادر آلنده در شیلی، کودتا علیه حکومت ملی سوکارنو در اند نزی ... جنگ علیه ملت ویتنام و یا حمایت از دولت های جنایتکاری همچون دولت شارون در اسرائیل و یا کمک به ایجاد سازمانهایی همچون سازمان تروریستی و جنایت کار طالبان و یا تحریک دولت صدام حسین در حمله به ایران و پشتیبانی و حمایت و کمک همه جانبه از جنگ تجاوز کارانه دولت عراق علیه ایران و ... ، نمونه هایی از سیاست ها و عملکردهای دولت های حاکم بر ایالات متحده آمریکا می باشند.

موضع گیری اولیه ی رئیس جمهور آمریکا آقای بوش در رابطه با حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر حاکی از قصد وی جهت اعلام جنگ به بیش از یک ملیارد و ۳۰۰ ملیون انسان ، آنهم فقط بخاطر اینکه آنان دارای دین اسلام هستتند ، بود. در همین رابطه بود که وی مسئله " جنگ های صلیبی " را، آنهم تحت عنوان دفاع از " مد نیت" به میان آورد ، بدون اینکه باین مسئله توجه داشته باشد که چنین نظرات عقبگرا و ارتجاعی با روح اعلامیه جهانی حقوق بشر (که دولت وی از لحاظ تبلیغاتی خود را پرچم دار آن در جهان معرفی میکند) و قانون اساسی کشور ایالات متحده آمریکا و اعلامیه استقلال آن کشور ، در مغایرت کامل قرار دارد .
خوشبختانه در اثر فشار افکار عمومی ، حتی فشار و توصیه بعضی از دولتهای اروپایی به عنوان متحدین دولت آمریکا ، مسئله " جنگهای صلیبی" بکنار گذاشته شد و بجای آن، مسئله " ائتلاف" تمام دولت های جهان در مبارزه با تروریسم در دستور کار دولت ایالات متحده آمریکا قرار گرفت . در این " ائتلاف" حتی دولت هایی که " تروریسم دولتی" در صدر عملکرد روزمره شان قرار داشته و دارد نیز شرکت داده شدند. تمام دستگاه های تبلیغاتی غرب نیز به خدمت تبلیغ مبارزه با تروریسم درآمد.
البته در رابطه با ماهیت " تروریسم" و علل سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی و حتی فرهنگی که اصولا سبب بروز چنین شیوه ی مبارزه میشوند و همچنین زیان ها و فجایع " تروریسم دولتی" که خود در واقع یکی از علل پیدایش " تروریسم" در جهان می باشد ، سخنی به میان نیامد .
بخاطر شکل گرفتن "ائتلاف" مورد نظر پرزیدنت بوش و حفظ آن،همه ی معیارهای سیاسی که از زمان جنگ جهانی دوم تا ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در رابطه با مبارزه علیه ارتش های اشغالگر و حاکمین مستبد ، ظالم و دیکتاتور به رسمیت شناخته شده بودند ، به فراموشی سپرده شدند. اگر چه این معیار ها سبب شده بودند تا آن عده از فرانسویان و یا یوگسلاویان و ... که در مبارزه خود علیه ارتش اشغالگر نازیسم هیتلری به قهر و حتی ترور و منفجر کردن پل ها ، خطوط راه آهن و ساختمان های دولتی و حتی مسکونی متوسل شدند ، به عنوان عناصر " وطن پرست" (پاتری یوت) شناخته شده و از مبارزاتشان بعنوان " جنبش مقاومت" (رزیستانس) یاد گردد .
همانطور که اشاره رفت سیاست اتخاذ شده از سوی دولت آمریکا سبب شد تا از امروز به فردا، بعضی از مفاهیم سیاسی معنی واقعی و جهانشمول خود را از دست دهند و در نتیجه تمام مبارزین آزادیبخش و نیروهایي که علیه رژیم ترور و خفقان حاکم بر وطنشان که بخاطر تحقق "حقوق بشر" و "حاکمیت قانون"

و در واقع برقراری آزادی و کسب حق تعیین سرنوشت مبارزه میکنند " تروریست " نامیده شوند و حقانیت مبارزه و خواست انسانی و بحق آنان را بزیر سئوال برده شود.

فاجعه ترور ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از لحاظ روانی لطمه بزرگی ، حتی بزرگتر از شکست جنگ ویتنام بر ابرقدرت آمریکا وارد کرد . ولی برعکس دوران جنگ تجاوزگرانه ی آمریکا علیه ملت ویتنام، این فاجعه موقعیت سیاسی بسیارمناسبی برای پرزیدنت بوش و دولت آمریکا بوجود آورد. تقریبا چنین موقعیتی را نیز آقای محمد خاتمی رئیس جمهور ایران پس از پیروزی در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶، بخصوص پس از طرح پیشنهاد دیالوگ و گفتگوی فرهنگ های جهان، بدست آورده بود .
اقای خاتمی در پی اتخاذ سیاست " تمامیت خواهانه" و " توطئه آفرین" از سوی نهاد های تعیین کننده سیاست حاکم بر جمهوری اسلامی ، نتوانست از آن موقعیت به نفع پیشبرد سیاست های اصلاح طلبانه ی خود استفاده نماید.
در جریان کنفرانس صلح افغانستان در شهر بن آلمان، از آن جهت که بدون کمک هئت نمایندگی ایران کار کنفرانس با شکست روبرمی شد و دولت ایالات متحده آمریکا قادر نمی شد خواست ها و کاندیدای مورد نظرش را به افغانها تحمیل کند، موقعیت مناسبی برای دولت جمهوری اسلامی بوجود آمده بود که بار دیگر متاسفانه از آن استفاده نشد.
از سوی دیگر دولت پرزیدنت بوش نیز نتوانست از همبستگی ای که در سراسر جهان با ملت و حتی دولت ایالات متحده آمریکا پدید آمده بود بطور صحیح در جهت بهبود روابط بین مللی حاکم بر جهان و از این طریق کوشش در جهت برطرف کردن موانعي که سبب بروز پدیده ی" تروریسم " مي شوند، استفاده نماید. آنهم بدین خاطر که سیاست هژمونی طلبانه و استعماری دولت ایالات متحده آمریکا اصولا بر محور مقابله و مبارزه با " دشمن" پایه ریزی شده است و در واقع در خدمت دفاع و حفظ منافع استعماری قرار دارد و نه در جهت بوجود آوردن جهانی بر پایه صلح و صفا و فارغ از استعمار و استبداد و حقوق برابر ملت ها و حق تعیین سرنوشت هر ملت توسط مردمان آن ملت . چنین سیاستی طلب مي کرد تا دولت آمریکا هر چه سریعتر وارد عمل نظامی شود و از خود عکس العملی قاطع نشان دهد تا همه بدانند که این کشور هنوز تنها " ابر قدرت جهان " است و بر امر استمرار سیاست استعماری و هژمونی طلبانه خود همچنان گذشته پا فشاری مي نماید.
پرزیدنت بوش با کمک و راهنمایی های دولت های اروپایی، بخصوص دولت های انگلیس و آلمان مسئله مبارزه با " تروریسم " را از طریق بکار گرفتن مدرن ترین تکنولوژی جنگی در صدر سیاست روز دولت خود قرار داد و از تمام کشور های جهان بدون در نظر گرفتن سیاست و عملکرد آنها دعوت به پیوستن به این " ائتلاف " نمود و صریحا و مکررا اعلام داشت که یک آلترناتیو بیشتر وجود ندارد: یا در کنار آمریکا و ائتلاف ضد ترور و یا در کنار دشمنان آمریکا و طرفداران ترور. وی با اتخاذ چنین سیاستی به دولت قرون وسطائی طالبان اعلان جنگ داد . البته بدون اینکه توضیحی در این مورد بدهد که چرا دولتی که مدعی دفاع از حقوق بشر و احترام به حق حاکمیت ملت ها میباشد، در بوجود آوردن و رشد سازمانی بنام " طالبان " و حاکم کردن آن بر ملت افغانستان کمک نموده بود . امروزه دیگر کاملا مشخص شده است که این تنها ارتش و سازمان امنیت دولت پاکستان و پترو دلار های دولت قرون وسطایی "وهابی" حاکم بر عربستان سعودی نبود که در ایجاد دولت ماقبل تاریخ طالبان نقش داشتند، بلکه سازما ن "سیا " و مقامات پنتاگون و وزارت امور خارجه دولت آمریکا در بوجود آوردن آن وضع نقش بزرگی داشتند .

نیروهای سیاسی ایران و مسئله رابطه با دولت آمریکا

نیروهای سیاسی ایران درمورد چگونگی رابطه با دولت ایالات متحده آمریکا نظرات یکسانی ندارند .

۱ - برخی از نیروها روز شماری میکنند تا دولت آقای پرزیدنت بوش بخاطرکمک به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و بقدرت رساندن خودشان، شهرها و مراکز صنعتی و نظامی ایران را مورد حمله ی نظامی قرار دهد. برای این حضرات چندان مهم نیست که بدانند این حمله ی نظامی چه خساراتی با خود بهمراه خواهد داشت. آنان در واقع همچون جناح تمامیت خواه رژیم بیشتر بفکر منافع گروهی خود هستند تا منافع ملی و استقلال ایران .

۲ - اما بسیاری از نیروهای سیاسی ایرانی، اگر چه هنوز در باره حمله ی نظامی دولت ایالات متحده آمریکا به ایران موضعی روشن ندارند، ولی بخشی از این نیروها صرفنظر از وابستگی گروهی و

مسلکیشان مدتی است که کمتر به ماهیت دولت های استعمار گر و امپریالیستی توجه میکنند و حتی بعضی از آنان چنین می اندیشند که با از هم پاشیدن دولت های کمونیستی حاکم بر شرق اروپا و در واقع متلاشی شدن قدرت حزب کمونیست روسیه و پایان گرفتن جنگ سرد بین دو بلوک شرق و غرب، جهان به رهبری آمریکا میرود تا به بهشت برین تبدیل شود . بر پایه چنین تحلیلی غلط و غیر علمی است که برخی از این نیروها به ناگاه مدافع سرسخت سیاست "جهانی شدن " (گلوبالیزه) ، آنهم بعنوان یک پدیده ی اجتناب نا پذیر شده اند، بدون اینکه باین امر توجه داشته باشند که آیا این نحوه " جهانی شدن " که دست پخت دولتهای جوامع پیشرفته سرمایه داری است منجر به همکاری و همبستگی کشورهای پیش رفته با جهان عقب مانده می گردد و در واقع فاصله موجود بین کشورهای ثروتمند و فقیر جهان (شمال و جنوب) را کمتر از گذشته مینماید و یا تنها شعار فریبنده ایست که در پس آن، نوع جدیدی از استعمار دولت های پیشرفته سرمایه داری برهبری ایالات متحده آمریکا نهفته است؟

برخی از این نیروهای طرفدار " جهانی شدن "، به نیروهای سیاسی همچون ما سوسیالیستهای ایران و یا بخشهایی دیگر از طیف ملیون مصدقی که بر اصل " حاکمیت ملی " شدیدا پافشاری دارند و بهیچوجه بخاطر تحقق آزادی در ایران حاضر به صرفنظر کردن از امر استقلال ایران نیستند، خرده می گیرند، زیرا مدعی هستند که در جهان تغییرات بزرگی رخ داده است و در عصر ماهواره و اینترنت دیگر نمی توان از " حاکمیت ملی " آنهم بر پایه ی معیارها و ارزش های دوران ملی شدن صنعت نفت و یا دوران انقلاب بهمن ۱۳۵۷ صحبت بمیان آورد .

البته این نیروهای طرفدار " جهانی شدن" مورد نظر دولتهای سرمایه داری غرب ، بیان نمی دارند که این تغییراتی که آنان از آن نام میبرند، شامل تغییرات در کدام یک از ارزشها و خصوصیات و ویژگی های جهان استعماری می شود که دیگر نباید " حاکمیت ملی " را بر پایه معیار ها و ارزشهای دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت و یا دوران انقلاب بهمن ۱۳۵۷ مورد توجه قرارداد و باید بخاطر حمایت از " جهانی شدن " حتی بکلی از آن خواست (حاکمیت ملی)، صرفنظر کرد.

آیا این تغییرات مورد نظر باعث تغییر ماهیت استعماری و امپریالیستی دولت های سرمایه داری همچون ایالات متحده آمریکا، انگلیس، آلمان، فرانسه، ایتالیا، کانادا، ژاپن و ....هم شده است؟

آیا این تغییرات باعث تخفیف فقر در جهان معروف به جهان جنوب (آسیا، آفریقا، آمریکای جنوبی و ...) هم شده است؟

۳ ـ سیاست حاکم بر نیروهای طرفدار هیئت حاکمه جمهوری اسلامی نیز در رابطه با ماهیت ایالات متحده آمریکا و معیارها و ضوابطی که حتما باید در هنگام برقراری رابطه سیاسی با آن دولت مدّ نظر باشد، یکسان نیست و ما بین این نیروها اختلاف نظر وجود دارد .

بعضی از این نیروها که بخشی از نیروهای اصلاح طلب و نیروهای دوم خردادی هستند، برعکس رئیس جمهور خاتمی و رهبر آیت الله خامنه ای کوشش دارند تا در رابطه با مشکلات موجود و چگونگی روند رابطه با دولت ایالات متحده آمریکا با ملت و حاکمین بطور علنی به بحث و گفتگو بپردازند و از این طریق قدمهایی در جهت روشن کردن جوانب مورد اختلاف و پیدا کردن راه حل هایی برای پاسخ به این معضل که در حقیقت بخشی از ناهنجاریهای موجود گریبانگیر ملت ایران را سبب شده است، بردارند .

اما بخشی از هیئت حاکمه که همچون پادشاهان مستبد قاجار خود را بجای " ظلل الله " جا زده است و بر خلاف قانون اساسی خود را صاحب اصلی حاکمیت بر ایران می داند، کوچکترین ارزشی برای "حقوق ملت " و " حق تعیین سرنوشت ملت توسط آحاد ملت " و برقراری "حاکمیت قانون "، قائل نیستند و بر پایه سیاست همیشگی خود یعنی سیاست " توطئه آفرینی " و " سرکوب و اختناق و ترور " بفکر حفظ منافع گروهی و جناحی خود میباشند. این حضرات که بر شعار " مرگ بر آمریکا " تاکید فراوان دارند و حتی برخی از آنان در پی برقراری حکومتی همچون حکومت " ولایتی طالبان " بوده و هستند ، از روشن شدن جوانب مسئله مورد اختلاف ایران با دولت ایالات متحده آمریکا و حضور آگاهانه مردم در صحنه ترس دارند، زیرا حضور آگاهانه ی مردم در صحنه سیاست مزاحم منافع گروهی آنان خواهد بود . این افراد که بیشتر مقام های انتصابی کلیدی رژیم جمهوری اسلامی را در اختیار دارند، با سوء استفاده از مقام خود و پایمال کردن قانون اساسی سعی دارند تا از بحث و گفتگو مردم در این باره ، همچون دیگر مسائل محوری سیاسی، اجتماعی جلوگیری کنند .

جناح تمامیت خواه هیئت حاکمه قصد دارد مسئله رابطه با آمریکا را، همچون مسئله "گروگانگیری "، " قرارداد الجزیره " و ... از طریق " دیپلماسی پنهانی"، البته در جهت حفظ منافع گروهی حاکمین وقت حل کند آن هم بشرط اینکه حل این مشکل نه تنها خطری برای منافع جناحی آنها به همراه نداشته باشد بلکه حتی الامکان ادامه حکومت آنها را نیز ضمانت کند. پس از طی شدن چنین روندی است که آنان

آن هم تنها بخاطر حفظ ظاهر قضیه به نمایندگان ملت اجازه خواهند داد که در تائید تصمیمات و نتایج " دیپلماسی پنهانی " اظهار نظر کنند !

ما سوسیالیست های ایران که خود را بخشی از طیف سیاسی معروف به طیف "مصدقی" می دانیم و در واقع از ادامه دهند گان " راه مصدق" هستیم و همچون مصدق به استقلال ایران شدیدا پای بند می باشیم ، معتقدیم که با توجه با مسائلی که طرح شد و با در نظر داشتن ماهیت استعماری و امپریالیستی دولت ایالات متحده آمریکا که تفاوتی با ماهیت استعماری و امپریالیستی دولت پادشاهی انگلیس ندارد، باید از سیاست خارجی آن بخش از نیروهای درون حاکمیت که طرفدار دیالوگ و گفتگو ، البته گفتگوی بدون هیچگونه قید و شرط ، با دولت آمریکا می باشند، به دفاع برخاست .

بنظر ما، نفس مذاکره در خود بهیچوجه اشکالی ندارد، بلکه این محتوی مذاکره است که حتما باید در راستای دفاع از منافع ملت و حق حاکمیت ملت و استقلال و تمامیت ارضی کشور باشد و نه منافع گروهی و جناحی این و یا آن بخش از جامعه .

اتفاقا این سئوال بدرستی مطرح است که هیئت حاکمه ای که بطور مستمر حقوق ملت را بخاطر منافع گروهی خود پایمال میکند ، چگونه می تواند از حق حاکمیت ملت و منافع ملی ملت ایران در مقابل بیگانگان آنهم ابر قدرتی همچون ایالات متحده آمریکا دفاع نماید؟

آیا نباید از چگونگی رویدادهایی که منجر به پایان گرفتن جنگ عراق و ایران گردید و سیاست های غلط دولت حاکم بر ایران که مقام رهبری وقت را مجبور به نوشیدن کاسه زهر نمود درس عبرت گرفت؟

در مقطع تاریخی جنگ عراق و ایران نیز بخشی از نیروهای سیاسی خارج از حاکمیت چه در داخل ایران و چه در خارج از کشور، از جمله ما سوسیالیستهای ایران، بر این نظر بودند که پس از پیروزی رزمندگان ایرانی بر ارتش متهاجم عراق و آزاد سازی خرمشهر، باید با دولت متهاجم عراق بپای میز مذاکره رفت و در هنگام تنظیم قرارداد صلح مسئله غرامت و خسارات وارده را نیز مطرح کرد. در آن زمان تمام جناح های هیت حاکمه جمهوری اسلامی و حتی برخی از نیروهای خارج از حاکمیت بر ادامه ی جنگ پا فشاری می کردند . دولت نیز قصد داشت با ادامه جنگ از طریق راه کربلا، قدس را آزاد کند. بخاطر تحقق چنین آرزوی کودکانه ای و بدون کوچکترین توجه به چگونگی روابط بین المللی حاکم بر جهان و تناسب نیروها ، سردمداران رژیم جمهوری اسلامی ۶ سال آزگار بیهوده به جنگ ادامه دادند و آنهمه خسارت جانی و مالی به ملت ایران تحمیل کردند .

البته نباید از خاطر بدور داشت که اگر جنگ برای بخش بزرگی از مردم خسارات جانی و مالی زیاد و جبران ناپذیری بهمراه داشت ولی برای بخشی از هیئت حاکمه جمهوری اسلامی " یک رحمت بود" .

جناح تمامیت خواه هیئت حاکمه جمهوری اسلامی به دلیل در میان بودن منافع گروهیش، تا زمانی که این منافع از طریق " دیپلماسی پنهانی" تأمین نشود، بسختی و با اکراه تن به مذاکره علنی خواهد داد .

فراموش نکرده ایم در بحران گروگانگیری دیپلماتهای آمریکا یی، بخشی از همین هیئت حاکمه، زمانی که از طریق " دیپلماسی پنهانی" مسئله گروگانها را با نمایندگان حزب جمهوریخواه آمریکا، همین حزب آقای پرزیدنت بوش، که کاندیدای ریاست جمهوریش در آن مقطع تاریخی آقای ریگان بود حل کردند و خاطرشان تا اندازه ای جمع شد، بخاطر حفظ ظاهر قضیه تصمیم گرفت که تصمیم گیری در این باره را به مجلس که در آن مقطع تاریخی از لحاظ ترکیب نیروها تفاوت فاحشی با مجلس دوره ششم داشت بسپارد تا بنام ملت ایران در باره آن ماجرا تعیین تکلیف کند.

در اینجا همچنین ضروریست خاطر نشان کرد که انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ضربه بزرگی بر امپریالیسم آمریکاو بخصوص بر امپریالیسم انگلیس وارد کرد . در اثر انقلاب تشکیلات " فراماسیونری" که از تمام طبقات و اقشار جامعه از جمله روحانیت در آن عضویت داشتند، متلاشی گردید . ولی امروز این سئوال بدرستی مطرح است که آیا آن تشکیلات " اهریمنی" مجددا خود را بازسازی کرده است؟ اگر پاسخ به این پرسش مثبت باشد، حتما باید بررسی نمود که وظایف امروزی آن تشکیلات انگلیسی چیست و چه نقشی را در تصمیم گیری های سیاسی ایران بازی می کند.

دکتر منصور بیات زاده - ۱۵ خرداد ۱۳۸۱
socialistha@ois-iran.com